

راهکار اتحاد امت از نگاه مولوی

■ دکتر سید محمد تقی شاکری

استادیار گروه فلسفه و عرفان اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی

mtshakeri@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۲/۱

چکیده

اختلاف در میان انسانها، خصوصاً در ادیان و مذاهب از دیرباز محسوس بوده است. صاحب نظران هر کدام به نوبه خود در رفع این معضل بشری چاره‌اندیشی کرده‌اند. در این میان عارف بزرگ جلال‌الدین محمد مولوی نیز با ذهنی تیزبین و ژرف‌اندیش اهتمام به رفع این مشکل نموده است. وی در یکی از راهکارهای خود پس از ریشه‌یابی معضل اختلاف، راه‌حل آن را رجوع به عامل وحدت‌بخش؛ یعنی «انسان کامل» عصر می‌داند. در نظر وی با محور قرار دادن انسان کامل در نظر و عمل، امت او به اتحاد و یکپارچگی دست پیدا می‌کنند.

کلیدواژه‌ها: مولوی، مثنوی معنوی، اتحاد امت، انسان کامل.

مقدمه

در دستگاه طبیعت، اختلاف و پراکندگی به خوبی مشهود و ملموس است. وقتی به پراکندگی و چینش قاره‌های کره زمین دقت شود، تجزیه آنها امری طبیعی به نظر می‌آید که به خوبی در دانش زمین‌شناسی مورد تحلیل علمی قرار می‌گیرد. همین پراکندگی به شکل دیگری در جوامع انسانی به جلوه‌های گوناگون رخ نمایان می‌کند. به عنوان مثال نزادهای گوناگون، ملیتهای مختلف، سیاستها و آرمانهای متنوع و مانند آنکه همگی حاکمی از وجوه گوناگون اختلاف و تشتت است. در این میان یکی از مواضع حساس اختلاف، اختلاف ادیان و مذاهب است که صاحب نظران و عقلای هر قوم برای رفع این معضل و برقراری انسجام





و یکپارچگی، خصوصاً رفع اختلافات مذهبی و قومی کوشش‌های فراوانی نموده‌اند. از جمله در منظومه فکری عارف سترگ جلال‌الدین محمد مولوی (۶۰۴-۶۷۲ق) مخصوصاً در شاهکار او مثنوی معنوی به این مسئله اشاره شده و راهکارهای متعددی برای حل آن ارائه گردیده است که در این نوشتار به اختصار یکی از راه‌حلهای آن عارف بزرگ مورد بررسی قرار می‌گیرد. وی از موضع التزام به کلام آسمانی قرآن و سنت و سیره انسان کامل که متجلی در حضرت ختمی مرتبت (ص) است، با نگاهی عارفانه و متناسب با مصلحت امت اسلامی، راهکار مؤثر و سازنده‌ای در راستای رفع اختلاف و ایجاد اتحاد میان امت اسلامی ارائه می‌دهد.

به نظر می‌رسد سیر بحث از منظر آن عارف بزرگ از ظاهرترین اختلاف و نزاع میان بشر که «اختلاف لفظی» است، آغاز می‌شود و سپس ریشه‌یابی این معضل و راه‌حل و درمان آن به ترتیب یکی پس از دیگری ادامه می‌یابد و در اینجا به جهت حفظ این ترتیب و دقت در آن، بحث در چند بند پیگیری می‌شود:

اختلاف لفظی

شاید یکی از راههای اساسی درمان بیماریهای جسمی، مبارزه و ریشه‌کن کردن علت و عامل اصلی بیماری است که با از میان برداشتن علت، معلول نیز بالضروره از بین خواهد رفت. اما مبارزه با معلول با وجود داشتن علت به جای خود، هیچ ثمره‌ای در رفع بیماری و حصول بهبودی و تندرستی نخواهد داشت. از این رو مولوی در جستجوی ریشه‌یابی تفرق امت برمی‌آید و از میان علل متفاوت آن یکی از عوامل مؤثر آن را «اختلافات لفظی» بین مردم برمی‌شمارد:

اختلاف خلق از نام اوفتاد / چون به معنی رفت، آرام اوفتاد.^۱

از نظر وی یکی از ریشه‌های اختلافات فراوان میان مردم، عبارت از اختلاف و مناقشه در الفاظ و نامها است. اما وقتی مردم به معنی و باطن امور التفات و توجه نمایند، اختلافات و مناقشات لفظی و ظاهری رخت بر بسته و

آرامش و صلح جای آن می‌نشیند.

ریشه اختلاف لفظی

باید ریشه اختلاف فوق را شناخت، تا بتوان به ضد آن، که اتحاد است، دست پیدا کرد. برای روشن شدن موضوع، مولوی به نقل حکایتی می‌پردازد که شخصی یک درهم پول را به چهار نفر که هرکدام زبان متفاوتی داشتند، داد تا چیزی بخرند. آن که فارسی زبان بود گفت: با این پول انگور بایسد خرید. عرب زبان قصد خرید عنب کرد. فرد رومی با نفی آن دو مطلوب را در استافیل می‌جست و ترک زبان گفت: باید با آن ازوم خرید و خورد:

در تنازع، آن نفر جنگی شدند /

که ز سر نامها غافل بُدند

مشت برهم می‌زدند از ابلهی /

پُر بُدند از جهل، وز دانش تُهی.^۲

مولوی در اینجا ریشه اختلاف را غفلت از باطن نامها و تُهی بودن از دانش معرفی می‌کند. تعلیل مسئله به این برمی‌گردد که اگر عالم بشریت از هوی پرستیها و فریب دادن یکدیگر و خرید و فروش انسانها روزی فراغت پیدا کند و با تحمل و شکیبایی شایسته مشغول تصفیه حساب عوامل حق‌کشی و جنگهای خانمان برانداز شود، مسلماً خواهد دید که موضوع الفاظ که بشریت آن را با تمام بی‌اهمیتی در زندگانی خود به کار می‌برد و شاید هر فردی حداقل از هنگام بیدار شدن تا موقع به خواب رفتن صدها لفظ به کار می‌برد، حائز حیاتی‌ترین مسائل انسانی است.^۳ طبیعت مادی و حیوانی انسان، که غافل از باطن امور و خالی از دانش است، موجب انحراف از جاده کمالات انسانی می‌شود و او را به ورطه سقوط می‌کشاند. طبیعت انسانی با وجود این دو خصلت، از الفاظ توخالی و انحراف‌پذیر استفاده فراوانی می‌برد. صوابها را خطا و منحرفها را منحرف‌تر می‌کند. یک مورد از اختلاف و تنازع بشری، معرکه الفاظ و مناقشات ظاهری عبارات است که از دیرزمان در میان جوامع انسانی وجود داشته است و چه بسیار مایه خسران و تلف شدن استعدادها و سرمایه‌های آدمی و کم‌رنگ شدن ارزشها شده

۲. همان، صص ۳۶۸۵ و ۳۶۸۶.

۳. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۵، ص ۶۰۰.

۱. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۶۸۰.

است. بسیاری از نزاعها و ستیزهای کنونی بین امت اسلامی نیز از همین زاویه ناشی می‌شود که اگر پرده‌های غفلت را به کناری زند و جان خود را سرشار از دانش کنند، ریشه اختلاف را از بین خواهند برد.

لیکن پرسش اساسی این است که ریشه‌کنی اختلاف چگونه میسر است؟ انسانهای غافل و از دانش تهی که مادی‌گرایی بر طبیعت بشریشان حاکم است چگونه و با چه عاملی می‌توانند با این بیماری مبارزه کنند؟ از نظر صاحب‌مثنوی معنوی جوامع انسانی و امتهای با وجود خصایل مادی و حیوانی برای درمان منازعات و تفرقه نیازمند عاملی از بیرون هستند. عاملی که بتواند از بیرون وحدت و یکپارچگی را به جامعه و امت متشست و متنازع تزریق کند.

ضرورت وجود عامل «وحدت‌بخش» برای امت متشست

مولوی به «صاحب‌سر» اشاره می‌کند که از الفاظ و ظواهر امور عبور کرده و بر باطن امور مطلع است. او به حقیقت که در ورای الفاظ است، دست یافته و هموست که صلح و آشتی را میان بشر بالعموم و امت بالخصوص به ارمغان می‌آورد:

صاحب سرّی عزیز صد زبان /
گر بُدی آنجا بدادی صلحشان
چون که بسپارید دل را بی دغل /
این درمّتان می‌کند چندین عمل
یک درمّتان می‌شود چار المراد /
چار دشمن می‌شود یک، ز اتحاد
گفت هر یک‌تان دهد جنگ و فراق /
گفت من آرد شما را اتفاق.^۴

«صاحب‌سر» کنایه از «عارف بالله»^۵ و «مرد الهی»^۶ است که تبلور حقیقی و بالاصاله آن در وجود پیامبر و در انسان کامل هر عصری جلوه دارد. اوست که اگر امت با خلوص دل به او بسپارد، خواسته‌های مختلف و متشست را برآورده

می‌سازد و دشمنیها و منازعات را به دوستی و اتحاد می‌کشاند. او سخنان برخاسته از غفلت و تهی از دانش را که ماده جنگ و ستیز است، مایه یگانگی و یکپارچگی می‌کند. بنابراین امت باید خاموش و ساکت باشد تا زبان گویای پیامبرش، وسیله گفتگو و مایه اتحاد و همدلی را فراهم کند:

پس شما خاموش باشید اَنْصِتُوا/ تا زبان‌تان من شوم در گفتگو^۷

کلمه «اَنْصِتُوا» اشاره به این آیه کریمه دارد: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»^۸ «و هنگامی که قرآن خوانده شود، به آن گوش بسپارید و خاموش باشید، شاید مشمول رحمت شوید». در تفسیر عرفانی آیه گفته‌اند که انصات شرط حُسن استماع است و حُسن استماع شرط در استماع است.^۹ به عبارت واضح‌تر، با زبانهای ظاهری خود خاموش باشید تا کلام وحی را با گوشهای ظاهری بشنوید و نیز با زبانهای باطنی خاموش و ساکت باشید تا گوشهای باطنی شما موفق به شنیدن سخن الهی شود. شاید با این استماع باطنی مورد رحمت واقع گردید.

به بیان دیگر، در آن وقت که قرآن قرائت می‌شود، گوش کنید و با استماع تحقیق و قبول استماع کنید، ساکت و خاموش شوید تا ظفر یابید به آن رحمتی که اقصای مقاصد است.^{۱۰} تطبیق بیت اخیر با آیه شریفه این است که اگر یک نفر صاحب اسرار نهد و عزیز صد زبان پیدا می‌شد که نزاع و جدال‌کنندگان را صلح می‌داد و به آنان جواب می‌داد و می‌گفت: درهم قلبتان را به ما تسلیم کنید و خودتان خاموش و ساکت باشید که در حق مقتدی اَنْصِتُوا امر شده است. پس آن امامی که متوجه قبله حقیقت است، سکوت برای مریدانش که به وی اقتدا می‌کنند، واجب شده است. چنان که امام به مریدان می‌گوید: شما خاموش و ساکت باشید تا من در جستجو و گفتگوی زبان شما شوم.^{۱۱}

برای امت دین واحد که دچار اختلاف کلمه و تشست رأی است، رحمتی بالاتر و والاتر از اتحاد و یکپارچگی نیست

۷. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۶۹۲.

۸. اعراف، ۲۰۴.

۹. شرح المثنوی المعنوی المسمی بالمنهج القوی، ج ۱، ص ۶۶۷.

۱۰. شرح کبیر بر مثنوی مولوی، ج ۶، ص ۱۲۱۳.

۱۱. همان.

۴. مثنوی معنوی، دفتر دوم، صص ۳۶۸۷، ۳۶۸۹-۳۶۹۱.

۵. شرح جامع مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۸۹۸.

۶. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۵، ص ۶۱۱.





و این اتحاد از نظر بلند مولوی عارف تنها با محور قرار دادن کلام الهی و انصاف زبانهای ظاهری و باطنی در مقابل آن و گوش جان سپردن به آن است، گرچه از حلقوم عبدالله باشد:

مطلق آن آواز، خود از شه بُود /

گرچه از حلقوم عبدالله بُود

گفته او را من زبان و چشم تو /

من حواس و من رضا و خشم تو.^{۱۲}

آن بانگی که مُرده دلان را زنده و به همدلی و یگانگی می‌رساند، مطلقاً از حضرت شاه وجود و از ناحیه حق تعالی که اصل و اساس وجود است، نشئت می‌گیرد؛ هرچند این بانگ از زبان بنده‌ای از بنندگان او درآید و این بنده کسی نیست جز خلیفه الهی که از جانب مستخلف عنه پیام وحدت و همدلی را به بشریت ابلاغ می‌کند.

انسان کامل، آشتی و صلح برقرار می‌کند

خلیفه الهی و انسان کامل که از سوی حضرت حق عهده‌دار رسالت هدایت و مأمور تربیت مردمان است، در میان امت خود به سوی بشریت مبعوث می‌شود تا موجبات رفع نزاع و بسط صلح و آرامش خاطر را فراهم کند:

چون سلیمان کر سوی حضرت بتاخت /

کو زبان جمله مرغان شناخت.^{۱۳}

او میانجی شد میان دشمنان /

اتحادی شد میان پر زنان.^{۱۴} مولوی حضرت سلیمان(ع) را به عنوان نمونه از سلسله عظیم الشان انبیا و راهنمایان بشری معرفی می‌کند که چون براساس آیه «عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ»^{۱۵} در مکتب وحی تعلیم دیده و زبان پرندگان را آموخته بود، توانست عدل و دادگری را میان حیوانات برقرار سازد و با زدودن جنگ و ستیزه، مایه آسوده‌خاطری و صلح را بین آنها فراهم نماید. از نشانه‌های خلیفه الهی که صاحب اسرار است، آگاه بودن به زبانها است. چنان که حکیم سبزواری می‌گوید: از آیات خلیفه زمان آن است موافق اخبار، که عالم به هر لغتی

باشد. و این نه مجرد همین است که عربی و عبری و پهلوی و ترکی و لغات دیگر را بداند - که این آسان است بالنسبه - بلکه باید السنه اهل حق و باطل را بداند، بلکه بهتر از دانش خود آنها.^{۱۶}

امت دین واحد نیز برای نجات از سرگردانی و گمگشتگی بایستی به جستجوی سلیمان زمان خود باشد:

مرغ جانها را در این آخر زمان /

نیستشان از همدگر یک دم امان.^{۱۷}

جان و روح امت اسلامی در فتنه‌های آخرالزمان لحظه‌ای از یکدیگر آسوده نیست. اگر این روح واحد دل‌سپرده کلام وحدت‌بخش آن دل‌داده حق؛ یعنی انسان کامل و مرد الهی شود، به آشتی و یکپارچگی خواهد رسید.

اگر به دقت بررسی شود، عوامل متعددی برای بیگانگی ملتها و امتهای از یکدیگر مشخص می‌گردد: شکاف بین قاره‌ها که امری طبیعی است، انشقاق جوامع انسانی به نژادهای گوناگون، ادیان و مذاهب مختلف، اختلاف سیاستها و آرمانهای اجتماعی؛ همه و همه به بیگانگی انسان از خود و از سایرین می‌انجامد و بیگانگی انسان از دیگران به بیگانگی از خود منجر خواهد گشت.^{۱۸} اما در هر دوره و زمانی سلیمان حشمتانی وجود دارند که می‌توانند مرزهای بیگانگی و دوری امتهای از همدیگر را مرتفع کرده و آنها را به صلح و تقرب و آشتی بکشانند:

قول إن من أمة را یاد گیر / تا به الآ و خلا فیها نذیر.^{۱۹}

مولوی نظر خود را مدلل به این آیه شریفه می‌کند: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»^{۲۰} «ما تو را به حق، بشارتگر و بیم‌دهنده فرستادیم و هیچ امتی نیست مگر اینکه در میان آنان بیم‌دهنده‌ای گذشته است». به تعبیر دیگر، امتی نبوده است، مگر اینکه ابلاغ کننده‌ای در آن وجود داشته است. هیچ امتی از خلیفه‌الله و ولی صاحب همت الهی خالی نبوده است.^{۲۱} بر مقتضای «وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»^{۲۲} هنوز هم در هر قرن یک نذیر و یک

۱۶. شرح مثنوی، ج ۱، ص ۴۲۴.

۱۷. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۷۰۶.

۱۸. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۵، ص ۶۰۶.

۱۹. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۷۰۸.

۲۰. فاطر، ۲۴.

۲۱. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۵، ص ۶۱۱.

۲۲. رعد، ۷.

۱۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، صص ۱۹۳۶-۱۹۳۷.

۱۳. همان، دفتر دوم، ص ۳۷۰۰.

۱۴. همان، ص ۳۷۰۳.

۱۵. نمل، ۱۶.

هادی که وارث نبوی است حتماً وجود دارد؛^{۲۳} زیرا «وَلِيٌّ» از اسماء خداست و همیشه مظهر می‌خواهد. پس انقطاع ولایت جایز نیست و اولیای خدا همیشه در عالم هستند. به خلاف نبی و رسول، که اسم خلقی‌اند. پس انقطاع نبوت و رسالت جایز است.^{۲۴}

مرغ جانها را چنان یکدل کند /
کز صفاشان بی‌غش و بی‌غل کند
مشفقان گردند همچون والده /
مسلمون را گفت: نفس واحد
نفس واحد از رسول حق شدند /
ور نه، هریک دشمنی مطلق بُدند.^{۲۵}

از برکت وجود خلیفه‌الله و انسان کامل، به خصوص رسول ختمی مرتبت (ص)، امت، نفس واحد می‌شوند و اگر وجود مبارک او محوریت خود را از دست دهد، مردمان از سلک امت واحد خارج شده و همچون گذشته دشمن یکدیگر و بیگانه از هم باقی خواهند ماند. سلیمان روزگار (انسان کامل زمان) چنان پرندگان روح را متحد می‌کند که به سبب صفای آن، مردم از کینه و دشمنی دست می‌کشند. آنان مانند مادری مهربان می‌شوند؛ زیرا پیامبر (ص) مسلمانان را نفس واحد دانسته است.^{۲۶} مولوی در ابیات فوق به حدیث منقول از پیامبر اکرم (ص) اشاره می‌کند که فرمود: «مؤمنان همچون فردی واحد هستند».^{۲۷} به این معنا که اگر یک عضو از این امت واحد به درد و رنجی متألم و معذب شود، اعضای دیگر امت را آرام و قرار نخواهد ماند.

مولوی برای اثبات ادعای خود به یک شاهد تاریخی متمسک می‌شود که توضیح آن به اختصار این است که دو قبیله معروف عرب به نام اوس و خزرج که در مدینه می‌زیستند، میان آنها سالها جنگهای هولناکی برقرار بود. این دو قبیله چنان با یکدیگر خصومت می‌ورزیدند که گویی جانشان فقط یک میل دارد و آن هم آشامیدن خون طرف مقابل است. اما به برکت وجود پیامبر اکرم (ص) این دو دشمن دیرینه با سرلوحه قراردادن سخن وحی به

وحدت رسیدند و در ابتدای ایمان آوردن به اسلام برادر یکدیگر شدند، مانند دانه‌های انگور که در تاکستان ردیف و هماهنگ هستند:

کینه‌های کهنه‌شان از مصطفی /
محو شد در نور اسلام و صفا
اولاً اخوان شدند آن دشمنان /
همچو اعدادِ عنب، در بوستان
وز دم المؤمنون اخوه به پند /
در شکستند و، تن واحد شدند.^{۲۸}

بیت نخست اشاره به این آیه شریفه دارد که: «وَأَعْتَصُمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا».^{۲۹} «همگی به ریسمان الهی چنگ زبید و پراکنده نشوید، نعمت خداوندی را که به شما عنایت فرمود به یاد بیاورید؛ زیرا شما با یکدیگر دشمن بودید و دل‌های شما را باهم متحد ساخت، شما به برکت این نعمت برادران یکدیگر شدید».

آن‌گاه که این دل‌های واحد طعم «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ»^{۳۰} را چشیدند، آن تعداد و تکرار را شکستند و یک پیکر را تشکیل دادند؛ همان‌گونه که شکل ظاهری دانه‌های انگور به جهت شباهتی که میان آنها است، مانند چند برادر است و همین که آنها را بفشاریم، به شیره واحدی تبدیل می‌شوند. به عبارت دیگر، کسانی که ایمان آورده‌اند و باهم برادرند یک رنگ و یکدل‌اند، ولی از اعداد و تعینات خالی نیستند. اگر جسم اینان را که مقتضی اعداد است، بفشری و بشکنی، روحانیت و ایمان و معرفت درون اینان یک شیره می‌شود؛ یعنی تفرقه پیدا نمی‌کنند، بلکه مرتبه یک جنسی و یک‌رنگی را به دست می‌آورند.^{۳۱}

از عارفی منقول است که در تفسیر آیه فوق گفت: اخوت نسبی وقتی ثابت می‌شود که منشأ نطفه‌های برادران صلب واحد است؛ همچنین سرچشمه نطفه‌های اخوت در دین عبارت از صلب نبوت است که حقیقت آن نور باری تعالی است. بنابراین اصلاح ذات البین به برداشتن حجابهای

۲۸. مثنوی معنوی، دفتر دوم، صص ۳۷۱۴-۳۷۱۶.

۲۹. آل عمران، ۱۰۳.

۳۰. حجرات، ۱۰.

۳۱. شرح کبیر بر مثنوی مولوی، ج ۶، ص ۱۲۲۰، با تلخیص و تصرف.

۲۳. شرح کبیر بر مثنوی مولوی، ج ۶، ص ۱۲۱۸.

۲۴. شرح مثنوی، ج ۱، ص ۴۲۵.

۲۵. مثنوی معنوی، دفتر دوم، صص ۳۷۱۰-۳۷۱۲.

۲۶. شرح جامع مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۹۰۳.

۲۷. الکشف و البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۹۳.





بشری از دلها است تا نور از روزنه دلها به منبع نور متصل شود و مؤمنان همگی نفس واحده شوند.^{۳۲}

در داستان ستیز و نزاع ترک و رومی و عرب، معضل عنب و انگور حل نشد. آن دویبها و خصوصتها خلاص شدنی نخواهد بود تا وقتی که سلیمان سخنور منازعات بشری را خاتمه دهد:

تا سلیمان لَسینِ معنوی /

در نیاید، برنخیزد این دوی

جمله مرغان منازع، بازوار /

بشنوید این طبلِ بازِ شهریار

زاخلاف خویش، سوی اتحاد /

هین ز هر جانب روان گردید شاد

حیثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وَجْهَکُمْ /

نَحْوَهُ هَذَا الَّذی لَمْ یَنْهَکُمْ.^{۳۳}

ای پرندگان که مانند باز با یکدیگر در نزاع و جدال هستید، بانگ طبل باز شهریار را گوش فرادهید. «طبل باز» طبلی است که وقت پرواز باز به سوی صید یا وقت جوع می زده‌اند.^{۳۴} مقصود مولوی این است که ای انسانهای فرومانده در اختلافات لفظی و منازعات ظاهری،

بانگ شهریار وجود را بشنوید که شما را با زبان لَسین و سخنور خود به وحدت می خواند و دست از جدالهای بی‌اساس بردارید، که تمام این نزاعها ناشی از ظاهرگرایی و «صورت‌گرایی»^{۳۵} است. عقابها چنگال در فضا باز کرده، چشم به تمام آفاق پایین و بالا دوخته دنبال کبوترها می گردند، پلنگ، آهو می خواهد، گرگ در طلب میش، صحراها را در می نوردد و نهنگ به دنبال ماهیان تا اعماق دریا در تکاپو است. ناله کبوتر و آهو و میش و ماهی نوع بشر را کدامین مکتب و کدامین اصل اخلاقی و سیستم سیاسی و حقوقی به گوش عقاب و پلنگ و گرگ و نهنگهای آدمی خواهد رسانید؟! نباید تردید کرد در اینکه اگر بخواهیم به عقاب نیرومند با آن چنگالهای تیزش اثبات کنیم، که

نباید پر و بال پرندگان ناتوان را بکند، بایستی صدای خدا را به وسیله «سلیمان حشمتان» روزگاران که همان مریبان

۳۲. شرح المثنوی المعنوی المسمی بالمنهج القوی، ج ۱، ص ۶۶۹.

۳۳. مثنوی معنوی، دفتر دوم، صص ۳۷۴۲-۳۷۴۵.

۳۴. شرح جامع مثنوی معنوی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۳۵. همان، ج ۲، ص ۹۱۲.

و راهنمایان الهی هستند، به گوش «عقاب صفتان» رساند؛ زیرا تنها آنها هستند که هم خواسته‌های عقاب صفتان را می شناسند و هم ناله‌های کبوتران را.^{۳۶}

بیت اخیر اشاره به این آیه دارد: «قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهَکَ فِی السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبَلَهُ تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَیْثُ مَا کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ»^{۳۷} «ما می بینیم صورت خود را به این سو و آن سوی آسمان می گردانی، تو را به سمت قبله‌ای برمی گردانیم که از آن خشنود شود، صورتت را به طرف مسجدالحرام برگردان، در هر جا که باشید، صورتهایتان را به سمتش برگردانید. خلاصه اینکه در هر طرفی که قرار گرفته‌اید و در هر موضوعی که اختلاف و نزاع دارید به سوی اتحاد روانه شوید. در هر کجا هستید رو به سوی «کعبه اتحاد» برگردانید. کعبه‌ای که از سنگ و چوب بی‌روح ساخته شده است، کجا توان ایجاد اتحاد و برادری دارد؟ این روح کعبه؛ یعنی انسان کامل الهی و ولی خدا است که با روی گردانی از هر چیز و التفات به او، موجب شکل‌گیری برادری و همدلی خواهد شد.

چگونه ممکن است تربیت‌شدگان و یکدل‌شدگان سلیمان زمان، به آزار و اذیت بی‌گناهان بپردازند:

جمع مرغان کز سلیمان روشن‌اند /

پَرّ و بِالِ بی‌گنه کی بر کنند؟^{۳۸}

برادران دینی که در مکتب انسان کامل زمان خود به اتحاد و یکدلی رسیده‌اند، هرگز به مردم - که به فرموده رسول خدا(ص) «عیال الله»^{۳۹} هستند - نامهربانی و بدی روا نمی‌دارند. چه بسیار فریب‌خوردگانی از امت مرحومه که از تعالیم پیامبر رحمت به دور ماندند و به پشتوانه سلطه‌گران و منادیان دروغین حقوق بشر و به بهانه مذهب به نزاع قوم و قبیله‌ای پرداختند و اتحاد و یکپارچگی را تبدیل به پراکندگی و تفرق نمودند و خون برادران بی‌گناه ریختند و بساط تسلط بیگانگان بر کشورهای اسلامی فراهم کردند!

۳۶. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۵، ص ۶۲۲، با تلخیص و تصرف. ۳۷. بقره، ۱۴۴.

۳۸. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۷۴۹.

۳۹. «الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من نفع عیال الله»، (الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴). با اندک تفاوت در الفاظ در منابع اهل تسنن نیز وارد شده است، از جمله: المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۸۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۳۶۰.

۳۶. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۵، ص ۶۲۲، با تلخیص و تصرف. ۳۷. بقره، ۱۴۴.

۳۸. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۷۴۹.

۳۹. «الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من نفع عیال الله»، (الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴). با اندک تفاوت در الفاظ در منابع اهل تسنن نیز وارد شده است، از جمله: المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۸۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۳۶۰.

۳۶. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۵، ص ۶۲۲، با تلخیص و تصرف. ۳۷. بقره، ۱۴۴.

۳۸. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۷۴۹.

۳۹. «الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من نفع عیال الله»، (الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴). با اندک تفاوت در الفاظ در منابع اهل تسنن نیز وارد شده است، از جمله: المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۸۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۳۶۰.

۳۶. تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج ۵، ص ۶۲۲، با تلخیص و تصرف. ۳۷. بقره، ۱۴۴.

۳۸. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۷۴۹.

۳۹. «الخلق عیال الله فاحب الخلق الی الله من نفع عیال الله»، (الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴). با اندک تفاوت در الفاظ در منابع اهل تسنن نیز وارد شده است، از جمله: المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۸۶؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۳۶۰.

نتیجه‌گیری

برکت دم گرم آن راهنمای الهی، یکدل و متحد می‌شوند. او با عشق به خدای واحد - که سراسر وجودش را پُر کرده است - می‌تواند میان اَمّت خود و بلکه میان تمامی بشریت با رفع اختلافات و تنازعات، بساط وحدت و همدلی مسالمت‌آمیز را برقرار سازد. در یک جمله «آنان که خود را با همه وجود به انسان کامل می‌سپزند، وحدت الهی را در او متحقق می‌بینند و خود با او و با یکدیگر عارفانه یکی می‌شود».^{۴۰}

از دیدگاه جلال‌الدین محمد مولوی اختلاف و نزاعی که برخاسته از غفلت و نادانی است، توسط خلیفه الهی و انسان کامل که تبلور کاملش در حضرت ختمی مرتبت (ص) جلوه‌گر است، به اتحاد و یکپارچگی تبدیل می‌شود و موجب ایجاد محبتی عمیق میان اَمّت اسلامی می‌گردد که نتیجه‌اش «نفس واحده» شدن مسلمانان است. وجود پربرکت پیامبر و ولی الهی نه تنها کینه‌توزی و دشمنی را از بین می‌برد، بلکه اعتصام به سیره و سنت قطعی او مایه اتحاد و یکپارچگی اَمّت خواهد شد. انسانهای ناقص و مستعد با محوریت و استماع سخنان او و عمل به آنها و به

۴۰. شرح مثنوی معنوی مولوی، ج ۲، ص ۹۳۸.

کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. انقروی، اسماعیل، شرح کبیر بر مثنوی مولوی، ترجمه عصمت ستارزاده، تهران، انتشارات برگ زرین، ۱۳۸۰ ش.
۳. ثعلبی، ابواسحاق احمد بن محمد، الکشف و البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق.
۴. جعفری، محمد تقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۵. زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸ ش.
۶. سبزواری، ملاحادی، شرح مثنوی، به کوشش مصطفی بروجردی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۳ ش.
۷. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ ق.
۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۹. متقی هندی، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق.
۱۰. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، براساس نسخه نیکلسون، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۲ ش.
۱۱. مولوی، یوسف بن احمد، شرح المثنوی المعنوی المسمی بالمنهج القوی، پاکستان، دارالاشاعة العربیة، بی تا.
۱۲. نیکلسون، رینولد لین، شرح مثنوی معنوی مولوی، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.

